

جنگنامہ نادر

تقدیم به:

خدا

خودم

و تو...م

ا.م

سرشناسه: الماس خان کندوله‌ای، قرن ۱۲ ق.

عنوان و نام پدیدآور: جنگنامه نادر به زبان هورامی (دوره نادری): متن علمی-انتقادی با ترجمه فارسی/الماس خان کندوله‌ای؛ مصحح و مترجم مظهر ادوای.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۵۸۳ ص: جدول.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۲۸۴-۷

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: کردی.

یادداشت: واژه‌نامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: شعر کردی - قرن ۱۲ ق.

Kurdish poetry--18th century: موضوع

شناسه افزوده: ادوای، مظهر، ۱۳۶۷، -، مصحح

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۷۲ الف ۸۴۳ الف/۳۲۵۶ PIR

رده‌بندی دیویی: ۹۸۸/۲۱

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۳۱۴۱۸۶۹

جنگنامه نادر

(به زبان هورامی)

الماس خان کندوله‌ای

متن علمی - انتقادی با ترجمه فارسی

مصحح و مترجم: مظهر ادوای





انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

الماس‌خان کندوله‌ای

جنگنامه نادر

(به زبان هورامی)

مصحح و مترجم: مظهر ادوای

چاپ اول

۶۶۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۲۸۴-۷

ISBN: 978-600-278-284-7

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

پیشگفتار..... ۷

مقدمهٔ مصحح

- زبان هورامی..... ۱۰
- وقایع مهم و اشخاص سرشناس..... ۱۲
- ذکر اعداد و ارقام..... ۱۶
- کردستان در جنگنامه..... ۱۹
- ایل زنگنه و طایفهٔ کندوله..... ۲۲
- زندگانی سیاسی الماس خان..... ۲۴
- اعتقادات الماس خان..... ۲۷
- آثار الماس خان..... ۲۹
- جنگنامهٔ نادر..... ۳۶
- نسخه‌های جنگنامهٔ نادر..... ۳۸
- شرحی دربارهٔ شاهنامهٔ نادری اثر محمدعلی طوسی..... ۹۶
- مفهوم ایران در جنگنامه..... ۹۹

جنگنامهٔ نادر

- هذا کتاب جنگنامهٔ نادر..... ۱۱۳
- داستان قلعهٔ خرابه جز گرفتن..... ۱۱۸
- خروج کردن اشرف افغان بر سر ایران..... ۱۲۵
- وضع ناهنجار اصفهان به هنگام محاصره..... ۱۴۳

- ۱۵۶.....خبر شدن خنگار روم از خراب شدن ایران و خروش او.
- ۱۶۲.....سپاه روانه کردن خنگار بر سر ایران
- ۱۷۴.....نامه نوشتن حسن پاشای روم به اشرف افغان
- ۱۹۵.....چاپار فرستادن حسن پاشای روم به سوی خنگار
- ۲۰۳.....خروج کردن نادرقلی از سمت خراسان و قصاص کردن
- ۲۲۰.....نامه نادر افشار به اشرف افغان
- ۲۴۲.....جهانگیری نادرشاه تمام ایران را
- ۲۵۰.....قشون جمع کردن محمدشاه هندی و جنگ کردن او با نادر
- ۲۶۹.....جنگ کردن نادرشاه دوباره با افغان
- ۲۸۲.....آمدن نادرشاه به ایران و بنا کردن به قتل طهماسب
- ۲۸۶.....رفتن نادرشاه به جنگ روم و شکست خوردن او
- ۳۲۰.....برابر ایستادن نادرشاه با توپال پاشای رومی
- ۳۴۰.....سپاه آراستن نادرشاه دوباره برای جنگ با روم و شکست دادن توپال
- ۳۴۷.....شبیخون زدن نادرشاه بر سر توپال و شکست خوردن او
- ۳۶۳.....لشکر کشیدن عبدالله پاشا بر سر نادرشاه
- ۴۰۸.....قشون فرستادن روم سه باره به جنگ نادرشاه و شکست خوردن روم
- ۴۱۴.....شبیخون زدن نادرشاه [به] پولادکی کی و کشتن پولادکی کی را
- ۴۴۹.....نامه نوشتن نادرشاه به خنگار روم
- ۴۵۷.....ایلچی فرستادن خنگار به نادرشاه و مطلع شدن نادر
- ۴۶۱.....جواب نامه نوشتن نادرشاه به خنگار
- ۴۶۵.....مراجعت کردن نادرشاه از توران به ایران
- ۴۷۱.....شرح خودگفتن قلعه خرابه و درست کردن نادر قلعه را
- ۴۸۰.....مغرور شدن نادرشاه و بنا به جبر و قتل ایرانی کردن
- ۴۹۵.....خروش کردن محمدقلی خان کشیکچی باشی و کشتن نادرشاه
- ۵۳۴.....شرح خودگفتن قلا خراوه، خراوی خود را
- ۵۴۷.....واژه نامه
- ۵۵۹.....منابع
- ۵۶۳.....نمایه

پیشگفتار

کتاب جنگنامه نادر (به زبان هورامی) اثری است منظوم که الماس خان کندوله‌ای آن را سروده است. در این کتاب، الماس خان اوضاع دوره نادرشاه به‌ویژه جنگ‌های نادر با عثمانی‌ها، هندی‌ها و ازبک‌ها را به تصویر می‌کشد. آنچه مشخص است این‌که الماس خان که برخی از وی به عنوان سردار سپاه نادرشاه نام برده‌اند، در این جنگ‌ها به‌ویژه جنگ با عثمانی‌ها حاضر بوده است. به این دلیل، توانسته تصویرهای واقعی و دقیقی از جنگ‌های نادر با عثمانی‌ها ارائه دهد؛ هرچند که الماس خان، به دلیل این‌که یکی از پیشگامان سرودن شاهنامه‌های هورامی است، گاه در این کتاب و به‌ویژه در جنگ‌ها از تصویرهای حماسی و اسطوره‌ای هم استفاده کرده است. با وجود این، کتاب حاضر، اثری مهم درباره دوره افشاریه است که در مقایسه با دوره‌های صفوی و قاجار، آثار و مکتوبات محدودی از آن دوره به جای مانده است. هرچند مانند هر اثر دیگر، مسلماً می‌توان انتقادهای زیادی به نوشته‌های الماس خان کندوله‌ای وارد کرد، اما وی در مقام سردار و شاعری که گویا به دلیل عقب‌نشینی نابهنگام در جنگ کرکوک، اخته و از سپاه و دربار نادرشاه رانده شد و سپس مجبور به سکونت در روستای کندوله کرمانشاه شد، می‌توانست پس از مرگ نادرشاه و در زمان تألیف این کتاب، نادر را به باد انتقاد بگیرد و او را عامل اصلی گرفتاری‌ها و بدبختی‌های ایران معرفی کند، اما به‌جرئت می‌توان گفت در تمام جنگنامه نمی‌توان بی‌تابی را با این مفهوم پیدا کرد. برعکس، وی به‌ویژه در جنگ‌های ایران با عثمانی که خود در آن‌ها حاضر بوده، توصیفات دقیقی ارائه می‌دهد. گاه نادر را به سبب برخی سیاست‌هایش می‌ستاید و گاه از او به علت شکست در برخی از نبردها انتقاد می‌کند. الماس خان حتی فراتر از این، در جنگ‌هایی که افغان‌ها و عثمانی‌ها مردانه جنگیده‌اند، آن‌ها را به رستم زال، پهلوان ایرانی، تشبیه می‌کند و لشکریان

نادرشاه را به غلامان زنگی، و آنجا که لشکریان نادر مردانه در برابر تجاوزات به آب و خاک ایران نبرد کرده‌اند، از آن‌ها به بزرگی یاد می‌کند که حاضرند جان و مال خود را در راه دفاع از وطن فدا کنند.

حال اگر به پایان کتاب نگاهی بیندازیم و به درد و راز دل الماس‌خان گوش فرادهیم، به نیت خالصانه الماس درباره آنچه می‌نویسد بیشتر پی خواهیم برد. وی از خوانندگان کتابش می‌خواهد که اگر در کار وی نقصی یافتند، او را ببخشند و از او یاد و دعایش کنند تا در سرای آخرت شرمنده نشود. به‌واقع، وی مسئولیت آنچه را می‌نویسد به عهده گرفته است.

ژ کسری گنای واته نیک و بد	خشم خام خیال بدیم نین رد
ببخشون گنای تقصیر و تاوان	هر آون خیال خاطر م یاوان
سامال سرکم هرده هارانیم	چم نرای رحمت یاد یارانیم
امانت فرضن یاران یادم کن	جاری و دلسوز دعا شادم کن

اولین بار در سال ۱۳۸۹ که نگارنده دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تهران بودم، دکتر منصور صفت‌گل استاد گروه تاریخ دانشگاه تهران نسخه‌ای از جنگنامه را به این جانب معرفی کرد و از آن زمان تصحیح و ترجمه این اثر آغاز شد. در واقع، تصحیح این کتاب به صورت مقابله و تطبیق ده نسخه با همدیگر و ترجمه ابیات آن مدت پنج سال زمان برده است. این کتاب در دو بخش تنظیم شده است. بخش اول با عنوان «مقدمه مصحح» آمده که در آن داده‌ها و اطلاعات نسخه به صورت محدود معرفی شده است و سپس در مورد الماس‌خان سراینده اثر بحث شده و نسخه‌های جنگنامه بررسی و با هم مقایسه شده‌اند. در بخش دوم با عنوان «متن تصحیح شده جنگنامه به زبان هورامی»، ابیات هر عنوان از نسخه تصحیح شده و بلافاصله ترجمه ابیات آن بخش هم آورده شده است و سپس داده‌ها و اطلاعات همان بخش با منابع دوره نادری تطبیق و مقایسه شده است. در آخر هم، واژه‌نامه‌ای هورامی-فارسی به کتاب اضافه شده و سپس منابع و مآخذ استفاده شده آمده است.

در پایان بر خود لازم می‌دانم که از استادان بزرگوام جناب آقای عبدالله حبیبی، دکتر منصور صفت‌گل، دکتر رضا شعبانی و محمدمین رشیدی و تمامی دوستانی که در مدت تصحیح و ترجمه این نسخه یاری‌ام کردند سپاسگزاری کنم و از درگاه خداوند منان، عمری باعزت و سلامتی برایشان خواستارم.

مقدمهٔ مصحح

الماس‌خان در نسخهٔ جنگنامه از زبان قلعه‌ای خرابه (قلعهٔ بنجول در کرمانشاه) داستان عصر حملهٔ افغان‌ها به ایران، تصرف اصفهان، سقوط صفویان و برآمدن نادرشاه را به تصویر می‌کشد. الماس‌خان یک روز که به قصد گردش به صحرا رفته، ضمن همنشینی با قلعه از او سؤالاتی می‌پرسد و به درد دل او گوش می‌دهد. قلعه از خرابی ایران پس از این حمله سخن می‌گوید و این‌که نادرشاه در پی پس گرفتن ایران از دست افغان‌ها برمی‌آید. سپس به هند حمله می‌کند و پس از آن وارد نبرد با عثمانی‌ها می‌شود. در نبرد با عثمانی‌ها پیروزی‌ها و شکست‌هایی متحمل می‌شود و سرانجام با آن‌ها صلحنامه‌ای امضا می‌کند. نادر علاوه بر این، در داغستان با لزگی‌ها درگیر می‌شود و آن‌ها را شکست می‌دهد. او حتی پس از حمله به هند در بازگشت از آن ناحیه با افغان‌ها و ازبک‌ها نبرد می‌کند و آن‌ها را شکست می‌دهد. پس از نبرد با عثمانی‌ها، نادر با شورش‌های داخلی مواجه می‌شود؛ ولی با موفقیت بسیاری از این شورش‌ها را سرکوب می‌کند. سرانجام، نادرشاه که با افغان‌ها برای قتل‌عام سرداران ایرانی سپاهش نقشه‌ای طرح‌ریزی کرده بود، شبانگاه به دست سرداران ایرانی سپاهش کشته می‌شود.

الماس‌خان که خود یکی از سرداران سپاه نادر بود، در این نسخه مطالب و اطلاعاتی را بیان می‌کند که بدون تردید در هیچ‌یک از منابع این دوره ذکر نشده‌اند. از سویی، وی زمانی به نگارش این اثر می‌پردازد که نادر او را از سرداری سپاه خلع کرده و به روستای کندوله بازگشته بود و تحت تأثیر جو سیاسی و نظامی حکومت و دربار نادر قرار نداشت. الماس‌خان در کتاب خود از جنگ‌های نادرشاه، سلاح‌های به کار رفته در این نبردها، رجزخوانی سرداران با هم در میدان نبرد و به‌خصوص رجزخوانی نادر با پاشاهای

عثمانی، آمار و ارقام کشته‌ها، و سرداران و سرهنگان سپاه نادر سخن می‌گوید. وی نام سردارانی را ذکر می‌کند که در منابع این دوره نامی از آن‌ها برده نشده است. از توصیف‌های بسیار جالب در این نسخه، توصیف‌های الماس‌خان قبل از شروع هر جنگ از اسب‌هایی است که در میدان نبرد به تاخت‌وتاز می‌پردازند. این توصیف‌ها به گونه‌ای بیان می‌شوند که خواننده را ناخودآگاه به یاد داستان‌های حماسی شاهنامه می‌اندازند و او را به شگفتی وامی‌دارند. البته بهره بردن از مایه‌های حماسی و اسطوره‌ای در سراسر کتاب چندان عجیب نیست، زیرا الماس‌خان کندوله‌ای خود یکی از پیشروان شاهنامه‌سرایی هورامی بوده است.

زبان هورامی

زبان هورامی از زبان‌های ایرانی است که درباره‌اش نظریه‌های گوناگونی بیان شده است. در همین زمینه ای. ب. سن می‌گوید: «زبان اینان [هورامی‌ها] که من سپس آن را فرا گرفتم و پس از آن نسخه‌های خطی گوناگونی خواندم، بی‌شک زبان کردی نیست.»^۱ مان و مینورسکی هم با نمایان ساختن زبان هورامی‌ها در میان دیگر گویش‌های کردی به این نتیجه می‌رسند که «گمان نمی‌رود بتوان هورامی‌ها را از نگاه زبان و جز این‌ها، به مفهوم اکید سخن، در جمله کردن برشمرد».^۲

برخی از زبان‌شناسان همانند بلو، مکزی و رضایی، هورامی را شاخه‌ای از زبان گورانی به شمار می‌آورند.^۳ حتی مینورسکی هم در این باره نظری دارد و ضمن این‌که گویش هورامانی را در جمله گویش‌های ایران مرکزی می‌آورد، تأکید می‌کند که آن به سخن باشندگان بخش‌های همسایه و از جمله به «گویش گورانی» نزدیک است.^۴ مکزی هم هورامی را کهن‌ترین گویش خانواده زبانی گورانی می‌داند. در این گواهی‌ها، پژوهندگان هورامی، با جدا ساختن آن از زبان کردی، تعلق گورانی این گویش را می‌پذیرند.^۵

1. E. B. Soane, *To Mesopotamic and Kurdistan in disguise* (London: 1926), p. 179.

۲. گ. ب. آکویف (هاکوپیان) و م. ت. حصاؤف، کردان گوران و مسئله کرد در ترکیه (از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان)، ترجمه سیروس ایزدی (تهران: هیرمند، ۱۳۷۶)، ص ۷۱.

۳. آرش اکبری مفاخر، «دینو (بررسی و تحلیل سرودی به زبان گورانی)»، جستارهای ادبی، شماره ۱۸۲، پاییز ۱۳۹۲، ص ۱۰۷.

۴. آکویف، ۱۳۷۶، ص ۷۱. ۵. همان.

اما زبان گورانی از زبان‌های گروه شمال غربی ایران نو است.^۱ این زبان تحت تأثیر کردی، فارسی و عربی قرار گرفته و بالری و لکی نیز آمیخته شده است، اما واج‌شناسی آن متمایز از کردی و فارسی و به واج‌شناسی زبان پارسی باستان نزدیک است^۲ و از نظر واژگانی به «واژگان زبان پارسی»^۳ نزدیک است.^۴ برخی از شرق‌شناسان و متخصصان زبان‌های ایرانی چون مینورسکی، مکنزی، لُرخ، پاول و گیپرت می‌گویند گورانی یک زبان جداگانه است و گاهی آن را در دسته زبان‌های شرقی یا مرکزی جای می‌دهند^۵ که با زبان کردی نسبت ندارد^۶ و به نادریست کردی خوانده می‌شود.^۷ این زبان احتمالاً در دوره هخامنشیان شکل گرفته است.^۸

این زبان را که در مناطق کرمانشاه و هورامان رایج است^۹ می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: هورامانی (در غرب سنندج، پاوه، نوسود: هورامان لهن، هورامان تخت، هورامان رزاب و...)، باجلاتی (در اطراف سرپل‌ذهاب، قصر شیرین، خانقین، کرکوک، موصل و...)، کندوله‌ای (در شمال شرقی کرمانشاه) و گورانی (در شمال کرمانشاه).^{۱۰} همچنین این زبان از سده‌های نخستین هجری تا به امروز ادبیاتی غنی و گسترده دارد^{۱۱}

۱. رودیگر اشمیت (ویراستار)، راهنمای زبان‌های ایرانی، ج ۲، ترجمه حسن رضایی باغبیدی و همکاران (تهران: ققنوس، ۱۳۸۳)، ص ۵۵۵.

2. D. M. Mackenzie, "Gurani", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 12 (New York: 2005), pp. 401-403.

3. M. Boyce, "A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian", (*Acta Iranica* 19), (Tehran-Liege: 1977, 1954).

۴. اکبری مفاخر ۱۳۹۲، ص ۱۰۷.

۵. بهروز چمن‌آرا، «درآمدی بر ادب حماسی و پهلوانی کردی با تکیه بر شاهنامه کردی»، جستارهای ادبی، سال چهل و چهارم، شماره ۱۷۲، بهار ۱۳۹۰، صص ۱۲۷-۱۲۸.

۶. اشمیت، ۱۳۸۳، ص ۵۵۵.

۷. حسن رضایی باغبیدی، راهنمای زبان پارسی (پهلوی اشکانی)، (تهران: ققنوس، ۱۳۸۵)، ص ۱۸۱؛ اکبری مفاخر ۱۳۹۲، ص ۱۰۷؛ اکبری مفاخر، «رزم‌نامه کنیزک (حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زیریران)»، پژوهشنامه ادب حماسی، سال دهم، شماره هجدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۴۶.

۸. پی‌یر لوکوک، کتیبه‌های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، زیر نظر ژاله آموزگار (تهران: فرزانه روز، ۱۳۸۲)، ص ۳۶.

9. D. M. Mackenzie, *The Dialect of Awroman (Hawraman Luhon)*, (Kobenhaven: 1966), p. 5.

۱۰. رضایی باغبیدی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۱.

۱۱. صدیق صفی‌زاده، نامه سرانجام، کلام خزانه (یکی از متون کهن یارسان)، (تهران: هیرمند، ۱۳۷۵)، صص ۲۰-۲۲؛ و

V. Minorsky, "The Guran", BSOAS 11, pp. 89-103.

که می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد: سروده ورمزگان (منسوب به سده نخست هجری)، دوره بهلول (سده‌های دوم و سوم هجری)، دوره شاه‌خوشین (سده پنجم هجری)، دیوان گوره/نامه سرانجام (سده‌های هفتم و هشتم هجری)، دیوان برزنجه (سده‌های هفتم و هشتم هجری)، هفت لشکر (احتمالاً مربوط به دوره صفویه) و بیژن و منیژه (احتمالاً سده دوازدهم هجری).^۱

وقایع مهم و اشخاص سرشناس

اولین واقعه بزرگی که در این نسخه به آن پرداخته شده است حمله افغان‌ها به ایران و پایتخت آن اصفهان است. شاعر در این میان همه اتفاقات پیرامون حمله، از آماده کردن سپاه از سوی اشرف تا قحطی و اسارت مردم ایران و غارت گنج، خزانه و اموال مردم، تجاوز به ناموس مردم به‌ویژه نازپروران حرمسرای شاه را بیان می‌کند. اولین نامی هم که در نسخه با آن برخورد می‌شود اشرف سردار سپاه افغان‌هاست و پس از او قندی‌خان از سرداران برجسته افغان‌ها که سه‌هزار سپاهی را رهبری می‌کرد. شاه‌صفی (شاه صفوی) از دیگر اشخاصی است که از او نام برده می‌شود. به‌واقع پس از دوره وی بود که صفویان کم‌کم در سرایشی سقوط افتادند. مریدویس و محمودخان از دیگر اشخاصی هستند که از آن‌ها نام برده می‌شود، الماس‌خان آن‌ها را از فرماندهان سپاه اشرف دانسته است، اما این‌که آیا این دو نفر عمو و عموزاده اشرف افغان‌اند یا دو شخص جدا نامشخص است. شاه‌سلطان‌حسین، آخرین شاه سلسله صفوی، از دیگر افرادی است که از او در این نسخه نام برده می‌شود.

از دیگر وقایع مهمی که به آن پرداخته شده است حملات عثمانی‌ها به ایران با سردارانی چون حسن پاشا، احمد پاشا، جن پاشا و داود پاشاست که به قول الماس‌خان این حملات ویرانگرتر از حملات افغان‌ها بود.^۲ افغان‌ها هم به رهبری اشرف و با سردارانی چون قندی‌خان به مقابله آن‌ها رفتند. در این نبردها هرچند عثمانی‌ها با توپخانه عظیم خود عرصه را بر افغان‌ها تنگ کردند، بالاخره این افغان‌ها بودند که به قول شاعر با امداد غیبی که خداوند با آن فتح را در دامن آن‌ها انداخت و با تشویق‌های قندی و محمودخان به پیروزی رسیدند و به سختی عثمانی‌ها را شکست دادند.

۱. اکبری مفاخر، ۱۳۹۲، ص ۱۰۸. ۲. اوژ رستخیز افغان بدتر بی/ دنیا طوفانی ترک تتر بی.

ظاهر شدن نادر از خراسان به عنوان نجات‌دهنده ایران از ظلم و ستم افغان‌ها و عثمانی‌ها، آن‌گونه که در نسخه به آن پرداخته شده است، می‌تواند واقعه‌ای مهم در این دوره تاریک از تاریخ ایران تلقی شود. جنگ‌های نادر با اشرف از وقایع مهم دیگر این دوره است که سرانجام نادر پس از کشمکش‌های زیاد موفق شد آن‌ها را در زرقان^۱ شکست دهد و خود را مهیبی مقابله با عثمانی‌ها کند. اما نادر قبل از آن، نواحی مختلف ایران را تصرف کرد و در سال ۱۱۵۱ ه.ق به هند حمله کرد.

از دیگر رویدادهای مهم، نبرد نادر با محمدشاه هندی است. با پایان یافتن این نبرد، نادر در بازگشت از هند دوباره با افغان‌ها در قندهار درگیر می‌شود و آن‌گونه که از این نسخه برمی‌آید، اشرف در این نبرد اسیر و کشته می‌شود. البته در این جا باید گفت که بر طبق داده‌های نسخه جنگنامه، اشرف در نبرد با نادرشاه در زرقان موفق به فرار شده، اما الماس‌خان مرگ وی را پس از حمله نادر به هند و در راه بازگشت از آن ناحیه می‌داند، در حالی که منابع دیگر مرگ اشرف را به سال ۱۱۴۳ ه.ق به دست بلوچ‌ها می‌دانند. محمودخان از دیگر سرداران افغان فرار می‌کند و قندی‌خان هم اسیر می‌شود. نادر قندی‌خان را به سبب شجاعتش نمی‌کشد، بلکه در نبرد با عثمانی‌ها، قندی‌خان را یکی از برجسته‌ترین سرداران نادر می‌یابیم. از دیگر سرداران افغان در این نبرد مرید و یس نامی بوده که در میدان نبرد کشته می‌شود.

بخش زیادی از نسخه جنگنامه به نبردهای نادر با پاشاها و قرال‌های عثمانی تعلق دارد. نادر در اولین گام در محاصره بغداد موفق به شکست عثمانی‌ها می‌شود و حتی یک سردار عثمانی به نام احمدبگ را می‌کشد که به نظر می‌رسد احمدبگ شخصی جدای از احمد پاشای عثمانی بوده است. سلطان عثمانی پس از آگاهی از این کار فوراً توپال عثمان پاشا را به عنوان سردار سپاه انتخاب می‌کند و او را برای کمک احمد پاشا به بغداد می‌فرستد. آن‌گونه که از این نسخه و همچنین از دیگر منابع تاریخی این دوره برمی‌آید، این جنگ (جنگ کرکوک) یکی از جنگ‌های بزرگ بین سپاهیان عثمانی و ایران در این دوره بوده است. الماس‌خان به تفصیل از این نبرد سخن می‌گوید و حتی آراستن سپاهیان

۱. یکی از بخش‌های چهارگانه شهرستان شیراز است که در شمال شرقی این شهرستان قرار دارد که به ترتیب از شمال، جنوب، غرب و شرق به شهرستان‌های آباده، سروستان، اردکان و نیریز و فسا محدود است. این بخش از هشت دهستان به نام‌های حومه مرودشت، کربال، خضرک، کمین، مشهد، مرغاب، سر پنیان و توابع ارسنجان تشکیل شده و مرکز آن زرقان است. مجموع قرای آن ۲۳۳ است، و راه شیراز به اصفهان از وسط آن می‌گذرد.

دو سوی نبرد را که از طوایف و سرزمین‌های مختلف بودند با جزئیات نقل می‌کند. یکی از سرداران نادر در این جنگ محمدعلی خان بود که در مقابل جن پاشای عثمانی قرار گرفت و شکست خورد.

نادر در نبرد بعدی که قریب چهل روز پس از آن روی داد سپاه عثمانی را شکست داد و الله‌یار نامی به نوشته‌ی الماس‌خان به سبب اقبال بلندش موفق به کشتن توپال عثمان پاشا شد. سلطان عثمانی بار دیگر عبدالله پاشا را برای نبرد فرامی‌خواند و او را به مقابله نادر می‌فرستد. نادر محمدعلی خان قاجار را به همراه طایفه‌اش به میدان می‌فرستد و عبدالله پاشا هم تترخان را روانه مقابله با او می‌کند، اما قاجارها شکست می‌خورند. نادر در پی آن شمشال لزگی را به همراه طایفه‌اش به میدان می‌فرستد که او هم در مقابل عثمانی‌ها شکست می‌خورد. این بار نادر طوایف گنجه، کولان، ترکمان و یموت‌ها را به میدان می‌فرستد. عبدالله پاشا هم پولاد کی‌کی (فولاد پاشا) یکی دیگر از سردارانش را روانه میدان جنگ می‌کند. این بار هم نیمی از سپاه نادر شکست می‌خورند و عقب‌نشینی می‌کنند و نیمی دیگر کشته و اسیر می‌شوند.

نادر بار دیگر تیپ‌هایی از جمله تیپ‌های لولو، لالوی، جامی، جلایر، مگری و ماموی را با تفنگ‌های جزایر وارد میدان می‌کند. سپاه نادر این بار موفق می‌شود عثمانی‌ها را در مضیقه قرار دهد. قرال عثمانی با مشاهده این وضع سرداری دیگر به نام کهیا کلاش را روانه میدان جنگ می‌کند و او را به یاری تترخان می‌فرستد. عثمانی‌ها با ورود این سردار، سه سردار خود یعنی تترخان، پولاد و کهیا را در میدان نبرد حفظ کردند که این کار باعث برتری یافتن سپاه عثمانی بر سپاه نادر شد. نادر برای چندمین بار دست به تقویت سپاه خود زد و زنگی‌ها، هندی‌ها و بلوچ‌ها را وارد میدان کرد. با این کار سپاه ایران برتری پیدا کرد و بار دیگر سپاهیان عثمانی را از میدان به در کردند و بر آن‌ها چیره شدند. تا این‌که عبدالله پاشا، سرداری دیگر به نام خوشنام از طایفه بیه^۱ را برای مقابله با زنگی‌ها وارد میدان می‌کند که آن‌ها موفق شدند زنگی‌ها را شکست دهند.

پس از این پیروزی، عثمانی‌ها به شادی پس از جنگ پرداختند و سپاهیان ایران فرار کردند. نادر آخرین سردار خود یعنی قندی‌خان را فراخواند - قندی‌خان همان سردار افغانی بود که نادر در جنگ با افغان‌ها او را اسیر کرد ولی نکشت - و او را برای جنگ

۱. منظور از بیه حکومت بابان‌های سلیمانیه است.

تشویق کرد و از او خواست مانند روزی که در جنگ با ایرانی‌ها می‌جنگید، امروز هم آن‌گونه با عثمانی‌ها نبرد کند. ورود قندی‌خان به میدان نبرد باعث پیروزی نهایی سپاه ایران با سرنگونی شش تیپ از سپاهیان عثمانی شد. در این جنگ، سرداری برجسته از افغان‌ها موفق به کشتن قرال عثمانی شد. عثمانی‌ها پس از بازسازی سپاه برای سومین بار با فرماندهی یگن پاشا همراه با پانزده لک لشکر به مقابله نادر آمدند. یگن پاشا پنج لک از این لشکریان را همراه یکی از سردارانش به نام پولاد (فولاد پاشا) به عنوان پیشقراول لشکر جلو فرستاد.

پولاد پس از شکست سپاهش، در نبردی تن‌به‌تن با نادر کشته شد و نادر با یگن پاشا روبه‌رو شد. یگن پاشا، کرال مصری را به میدان فرستاد. نادر هم از سرداران خود قشنگ نامی را از طایفه قلماق وارد میدان کرد. کرال مصری همراه سپاهش سرنگون شد و یگن پاشا با دیدن این صحنه، سنگول شامی را به یاری او فرستاد. این بار قشنگ شکست خورد و سپاهیان کشته و اسیر شدند و نادر قیتول‌ها و قازاق‌ها را برای مقابله با سنگول به میدان فرستاد و آن‌ها موفق شدند سنگول را شکست دهند و سپاهیان عثمانی را از میدان جنگ پراکنده کنند. یگن بلافاصله کھیا را فراخواند و او موفق شد که قازاق‌ها را شکست دهد و سپاهیان عثمانی با این پیروزی به شادی پرداختند. اما برای نادرشاه این پایان جنگ نبود. وی عطاخان ازبک را همراه با طایفه‌اش قراندش برای نبرد فراخواند و عطاخان موفق به برکندن کھیا از میدان جنگ شد. یگن پاشا هم نسان نامی از طایفه میلی را برای مقابله با عطای ازبک فرستاد که موفق شد او را شکست دهد. این بار نادر، بهزادشاه بلوچ را فراخواند. وی موفق شد میلی‌ها را به طور کامل شکست دهد. عثمانی‌ها پس از این بایز عباس و نادر هم لال‌خان از طایفه لالوی را وارد میدان کردند. دو طرف در مجموع شش تیپ را وارد میدان کردند. در حالی که به نظر می‌رسید سپاهیان نادر در این نبرد سخت پیروز شده‌اند، عثمانی‌ها توپخانه خود را آماده کردند و سپاهیان نادر هم با توپ و تفنگ‌های جزایر به استقبال آن‌ها رفتند، اما یگن پاشا با توپی که به او خورد صد پاره شد و عثمانی‌ها شکست سختی خوردند.

پس از صلح نهایی نادر با عثمانی‌ها، شورش‌های داخلی بر ضد او شروع شد. باید توجه داشت که الماس‌خان تقریباً همه شورش‌هایی را که بر ضد نادر برپا شده، در نسخه با هم بیان کرده است و این به آن معنی نیست که همه این شورش‌ها در یک برهه زمانی مشخص روی داده‌اند. نادر برای پایان دادن به این شورش‌ها، علی‌مراد بختیاری را به

عنوان اولین شورش می‌کشد و سپس برای سرکوب شورش دیگر راهی داغستان می‌شود و سرخاب را هم به عنوان رهبر شورش‌های آن نواحی می‌کشد. پس از این، محمدخان بلوچ را هم از سر راه برمی‌دارد و در شیراز با گرفتن تقی‌خان او را از یک چشم کور و اخته می‌کند.

نادر پس از این و در پی اختلال مزاجی که دچارش شد، دست به قتل و غارت ایران می‌زند و برای این کار خود دلیل نمک‌نشناسی سردارانش را مطرح می‌کند، و این‌که وی سال‌ها برای نجات ایران از زیر سلطه بیگانگان جنگیده، ولی با شورش‌های پیاپی در تمام نواحی ایران، ایرانی‌ها جواب درستی ندادند و قدرشناسی شایسته‌ای از او به عمل نیاوردند. با وجود این، اعمالی که نادر انجام داد باعث نارضایتی سرداران ایرانی سپاهش شد که سرانجام هم قتل نادر را در پی داشت. محمدقلی‌خان با پنج‌هزار سوار زبده در نبردی سخت افغانی‌ها را که قصد سرنگونی ایرانی‌ها با همکاری نادر را داشتند شکست داد. سرانجام محمدخان زند با محاصره قلعه، یوسف‌خان صاحب قلعه را اسیر کرد و خود وارد قلعه شد و این‌گونه گفتگوی نادر با قلعه به پایان می‌رسد.

ذکر اعداد و ارقام

الماس‌خان در سراسر کتابش از اعداد و ارقام زیاد استفاده می‌کند، اما فقط یک بار از سالشمار برای سال نبرد نادرشاه با توپال عثمان پاشا استفاده کرده است. اولین عددی که در جنگنامه آورده شده عدد سه‌هزار است^۱ که اشرف افغان در نبرد با صفویان فرماندهی سه‌هزار نفر از نیروهای خود را به قندی‌خان واگذار کرد. سپس در بیان وضع ناهنجار اصفهان، قحطی و گرسنگی که باعث مرگ مردم زیادی شد، الماس‌خان می‌گوید وضع مردم در پی قحطی‌ها به گونه‌ای شده بود که هر روز صد هزار نفر از آن‌ها جان خود را از دست می‌دادند.^۲

واژه «لک» در جنگنامه بارها تکرار شده است. این واژه در کتاب اکبرنامه تاریخ گورکانیان هند تألیف ابوالفضل بن مبارک علامی به معنای صد هزار آمده است. اما توجه به این نکته ضروری است که مراد الماس‌خان از این واژه بی‌شک صد هزار نفر نیست، به این دلیل که اگر این واژه را به معنی صد هزار نفر بپذیریم، در جنگ‌های ایران و عثمانی گاه می‌بینیم

۱. سه‌هزار سوار وینه شیر مست/سپردش و دست قندی زیر دست.

۲. کارگرسنگی برآورد دمار/ممرد ژ مردم روزی صد هزار.

که بیش از یک میلیون نفر شرکت می‌کنند، در حالی که وقتی الماس‌خان آمار کشته‌ها را می‌دهد، وی کشته‌ها را پنج‌هزار نفر ذکر می‌کند. در حالی که جنگ‌هایی که در همین دوره و دوره‌های قبل و بعد از آن روی داده‌اند، این موضوع را رد می‌کنند. به این معنی، جنگی که بیش از یک میلیون نفر در آن شرکت کرده‌اند و احتمالاً مدت‌زمان طولانی هم ادامه داشته است، می‌بایست بیش از پنج‌هزار نفر کشته دهد. از سویی، در جنگی دیگر از پانزده لک (یک میلیون و پانصد هزار نفر) لشکر عثمانی در مقابل ده‌هزار سپاهی نادرشاه سخن رفته است. با این مقدمات می‌توان گفت که معنی واژه لک از دید الماس‌خان برابر با صد هزار نفر غلط است و به نظر می‌رسد مراد از این واژه گروه و فوجی از سپاهیان است، با تأکید بر این نکته که تعداد تقریبی این گروه نامعلوم است. مگر این‌که این نظر را هم مطرح کرد که شاید الماس‌خان تعمداً از واژه لک استفاده کرده است تا سپاه بی‌شمار عثمانی و ایران را نشان دهد. «شش لک لشکر»^۱ مثلاً در محاصره بغداد عثمانی‌ها برای مقابله با نادر شش لک لشکر را آماده کردند.^۲ از سوی دیگر، وقتی آمار کشته و زخمی‌هایی را که الماس‌خان ذکر می‌کند با آمار دیگر منابع تاریخی این دوره مقایسه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که حتی تعداد اسیران و کشته‌هایی که الماس‌خان ذکر می‌کند نه تنها با منابع این دوره تفاوتی ندارد، بلکه همانی است که این منابع ذکر کرده‌اند. پس از این، الماس‌خان از سپاه سه‌هزار نفری نادر که از خراسان برخاست سخن گفته است، آن هم وقتی که نادر حُکم سرداری خود را از طهماسب پسر و جانشین شاه‌سلطان‌حسین صفوی گرفت. در مقابل، اشرف هم برای نبرد با نادر فرماندهی ده‌هزار تن از سواران نامی خود را به قندی‌خان داد. نادر در نبرد با عثمانی‌ها از نیروی سپاه سیصد هزار نفری خود بهره می‌برد که بی‌شک این عدد اغراق‌آمیز است. وی همچنین از نهصد فیل منکلسی که در نبرد با هندی‌ها به غنیمت گرفته بود، در جنگ با عثمانی‌ها و برای کشیدن توپ‌های جنگی استفاده می‌کرد. نادر در محاصره بغداد و در نبرد با عثمانی‌ها به حدی عرصه را بر مردم شهر بغداد تنگ کرده بود که هر روز چندین هزار نفر از آن‌ها بر اثر قحطی و گرسنگی جان خود را از دست می‌دادند. در این دوره، قیمت هر من گوشت به ده دینار رسیده بود.

عبارت «هزار هزار» هم بارها در نسخه تکرار شده است که بیشتر برای نشان دادن

۱. روان بی راهی سپاه و شتاو/ شش لک لشکرش آما نه حساو.

۲. شش لک لشکرش آما نه دفتر/ توپال شاه تترکرد و سرعسکر.

کثرت نیرو و همچنین برای سردارانی که رهبری هزار سپاهی را در اختیار داشته‌اند به کار رفته است.^۱ در پایان یکی از جنگ‌های نادر با عثمانی‌ها در بغداد، لشکر نادر شکست می‌خورد و پنج‌هزار اسیر و چهارهزار کشته می‌دهد،^۲ اما نادر پس از چهل روز با سازماندهی مجدد سپاهش دوباره به جنگ با عثمانی‌ها می‌رود و پس از کشتن توپال عثمان پاشا به دست الله‌یار، چندین سردار و سرهنگ عثمانی اسیر^۳ و چندین هزار نفر هم کشته و اسیر می‌شوند.^۴ آن‌ها به گونه‌ای در صحرا و دشت افتاده بودند^۵ که اجساد جلو عبور اسب‌ها را می‌گرفتند.^۶ به هر صورت، حساب آن‌هایی که در دفاتر ثبت شدند ده‌هزار اسیر و چهارده‌هزار کشته بودند^۷ که نادر اسیران را به قلعه کلات برای بیگاری فرستاد. نادر از این ناحیه به پیشروی پرداخت و نواحی کرکوک، موصل، خانقین، سرپل‌دهاب، بغداد، بصره، لیلان، حریر و نواحی دیگر را غارت و چپاول کرد و در مجموع چهارده‌هزار نفر دیگر را اسیر کرد و به قلعه کلات فرستاد. در جنگی دیگر که بین عثمانی‌ها و نادرشاه بر سر بغداد درگرفت، نادر بیست و پنج‌هزار کشته و اسیر از لشکر عثمانی می‌گیرد^۸ که پانزده‌هزار نفر از آن‌ها اسیر بودند. با وجود این، همه آن‌ها به دستور نادر از دم تیغ جلادان گذشتند،^۹ که چند تن از آن‌ها هم از جمله سرداران و سرهنگان برجسته سپاه عثمانی بودند.^{۱۰}

در نبردی دیگر که بر سر بغداد روی داد، سپاهیان عثمانی با پانزده لک لشکر وارد میدان مبارزه شدند.^{۱۱} یگن پاشا، سردار آن‌ها، رهبری پنج لک از این لشکریان را به پولاد واگذار کرد.^{۱۲} نادر هم با سپاهی ده‌هزار نفری به مقابله آن‌ها رفت. در این جنگ

۱. خیزا آخیز کرد هر جا سرداری/سرداری صاحب هزار هزاری.
۲. ژ دیل و ژ سر آما نه دفتر/پنج‌هزار دیل و چهارهزار ژ سر.
۳. چند سردار سخت سرهنگ توران/گیریان و دیل دست بسته ایران.
۴. چندین هزار دیل بی‌نام و بی‌سر/طایف طایفان یوز ینگی چر.
۵. چند هزار سران سردار و دارا/سرنگون خاک نه دشت و سارا.
۶. بوطور رشپاه بی سر و لش و دس/بی‌شک را نوی روان بو فرس.
۷. هرچه حسابش آما نه دفتر/ده‌هزار دیل بی و چهارده‌هزار سر.
۸. آما سر و دیل هرچه دا دیار/دریا نه دفتر بیست و پنج‌هزار.
۹. و یک کفر و کون جلا د خونخوار/پانزده‌هزار دیل جدا کردن سر.
۱۰. چند ژ سرداران سرهنگ لشکر/و شور شمشیر جدا کردن سر.
۱۱. قیصر و غضب دیا نه لشکر/پانزده لک سپاش آما نه دفتر.
۱۲. پنج لک لشکرش بخشا و سرور/کردش و پیش جنگ کیانا نه وُر.

پولاد سردارِ برجسته سپاه عثمانی به تنهایی موفق شد که جان چهل تن از لشکریان نادر را بگیرد. در این نبرد سخت که پیروزی بین دو سپاه بارها دست به دست شد، سرانجام پیروزی نهایی با سپاهیان ایران بود که موفق شدند بیست و پنج هزار نفر کشته و اسیر از نیروهای عثمانی بگیرند.^۱ از این تعداد، حدود نوزده هزار نفر از آن‌ها اسیر بودند که به دستور نادر همه آن‌ها را کشتند.^۲ محمدقلی خان در پایان دوره نادرشاه و در آغاز شورش خود بر ضد وی موفق به جلب نظر صد تن از سرداران برجسته سپاه نادر شد. وی حتی برای قتل نادر نقشه‌ای طرح کرده بود و ده نفر را برای همراهی خود در این کار برگزید؛ اما در آخر سه نفر از آن‌ها فرار کردند و فقط هفت نفر او را در قتل نادر همراهی کردند. محمدقلی خان همچنین برای جنگ با افغان‌ها که قصد داشتند با کمک نادر سرداران ایرانی را از بین ببرند، حدود پنج هزار سپاهی را جمع‌آوری کرد و در جنگی آن‌ها را شکست داد. الماس‌خان می‌نویسد که در مدت یک ماه این کتاب را به نظم کشیده است.^۳ وی همچنین در پایان کتابش یادآور می‌شود که نبرد طهماسب و توپال در سال ۱۱۴۷ ه.ق به وقوع پیوسته است.^۴

کردستان در جنگنامه

نواحی غرب ایران به‌ویژه نواحی کردستان و کرمانشاه به دلیل هم‌مرز بودن با سرزمین عثمانی همواره از دوره صفویه تا پایان دوره قاجار محل منازعات بین دولت‌های ایران با حکومت عثمانی بوده است. در دوره افشاریه هم نادرشاه بارها در این نواحی با سپاهیان عثمانی روبه‌رو شد و با آن‌ها جنگ‌های سختی صورت داد یا این‌که از سربازان بومی این ناحیه در نبرد با عثمانی‌ها بهره برد که خود الماس‌خان، فرمانده تیپ کردستان در سپاه نادر، بارها با عثمانی‌ها جنگید. الماس‌خان هم که خود از اهالی روستای کندوله کرمانشاه بوده، در کتابش بارها از نواحی و شهرهای غرب ایران، به‌ویژه کردستان و کرمانشاه نام می‌برد.

۱. هرچه سر و دیل آوردن شمار/دريا نه دفتر بیست و پنج‌هزار.

۲. و یک کفر و کون جلاذ خونخور/باقي منده دیل جدا کردن سر.

۳. شه‌نامه شیرین و نظم آوردیم/ و وعده یک ماه تمامش کردیم.

۴. بزنان حوال دانای درد حال/چه سال بی نبرد طهماسب توپال. سنه هزار بی صد و چهل و هفت/منده منده مند رفته رفته رفت.

الماس خان، اول بار در جنگ بین اشرف افغان و عثمانی‌ها، از کاوقرن شار (شهر کردند) و هارون آباد نام برده است. به این صورت که عثمانی‌ها این دو ناحیه را به باد غارت دادند. سپس در کرمانشاه کشتار به راه انداختند و در سنقر کله منارهایی ایجاد کردند و دختران کرد، ترک و جاف این نواحی را به اسارت گرفتند. همچنین الماس خان آن جا که از جهانگیری نادرشاه سخن می‌گوید، در مورد اقوام و مناطقی که وی زیر سلطه خود درآورده است و از کردهای کرمانشاه،^۱ مگری، مریوان،^۲ کاو کردستان، ماموی‌ها و قلعه هورامان،^۳ و همچنین والی کردستان سخن گفته است.

در کتاب تاریخ هورامان درباره توجیه نادرشاه به این ناحیه که الماس خان هم از آن نام می‌برد مطالبی آمده که قابل تأمل اند. ملاعبدالله هورامی متخلص به شیدا در این باره می‌نویسد: «در تاریخ ۱۱۴۵ ه.ق محمدیوسف سلطان، سلطان هورامان گردید. وی در غایت جمال و کمال اسم و مسمی مطابقت داشت. وی را یوسف ثانی می‌گفتند و خود را به نادرشاه افشار شناسانید. به طوری مورد عنایت شاهانه واقع بود که او را سلطان دوم خطاب می‌نمود. از جانب شاه سه مرتبه به عنوان نماینده ایران در جلسه بغداد شرکت نموده است و سخن و تدبیر وی مورد اجابت در پیشگاه واقع گردیده است.» سپس در ادامه می‌نویسد: «بهرام میرزابیگ فرزند گنجعلی سلطان و پیری بیگ فرزند حسین بیگ چون از فرزندان محمدیوسف سلطان سر باز می‌دارند به دستور نادرشاه در تبریز در تبعید و مغلول و مقید می‌گردند. محمدیوسف سلطان در بیشتر جنگ‌های نادر اشتراک داشته و تفنگچیان هورامی از خود شهامت و شجاعت بی‌نظیری به منصف ظهور رسانیده‌اند و هنگام لشکرکشی نادر و فتح بغداد در صف مقدم جیش هادی و راهنمای اردوی نادر بوده است ...»^۴

سلاطین عثمانی حکام سرحدی خود را پاشا لقب داده بودند که مخفف پادشاه و برای تحقیر شاهان ایران بود، در نتیجه شاهان ایران هم به حکام سرحدی خود در بانه و هورامان لقب سان داده بودند که مخفف سلطان بود و در احکام و ارقام همان سلطان

۱. تخت اصفهان عراق و کاشان/ ملک همدان کرد کرماشان.

۲. ایل آمارلو طارم و طهران/ مگری و مریوان او هرده زنگان.

۳. قزلیجه و قزوین کاو کردستان/ ماموی و سهند قزلی اورامان.

۴. ملاعبدالله هورامی، تاریخ هورامان، تدوین و گردآوری مظفر بهمن سلطانی هورامی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات نادر کریمیان سردشتی (تهران: احسان، ۱۳۸۶)، صص ۴۳۱-۴۳۲.

نوشته شده است. هرچند محمد مردوخ در تاریخ مردوخ، دادن لقب سان به حاکمان هورامان را از سوی نادرشاه می‌داند،^۱ اما احکام و فرامینی که برای حاکمان هورامان صادر شده نشان می‌دهد که این لقب از سوی شاهان صفوی به آن‌ها داده شده است.^۲ نادر در حملاتی که به نواحی مختلف انجام می‌داد، در رجزخوانی‌هایی که با پاشاهای عثمانی و دیگر سرداران سپاه دشمن انجام می‌داد بارها از «دریاچه زریوار» در این رجزخوانی‌ها نام برده است. نمونه آن وقتی است که نادر در مقابل سردار محمدشاه هندی قرار گرفت و برای نشان دادن قدرت و هیبت خود و سپاهش به وی گفت که من هند و سند را با خاک یکسان می‌کنم و اگر بخواهم دریاچه زریوار را هم از جا می‌کنم.^۳ یا زمانی که وی در محاصره بغداد و در جنگ با عثمانی‌ها شکست خورد و سوگند یاد کرد که انتقامش را از آن‌ها به شدیدترین شکل ممکن می‌گیرد و دریاچه زریوار را از جا می‌کند.^۴ البته آشنایی نادر با دریاچه زریوار و رودخانه سیروان چندان غریب نیست؛ زیرا بارها در کنار این دریاچه و رودخانه با عثمانی‌ها جنگیده است و حتی به روایت تاریخ شفاهی، پل روستای رودبار بر روی رودخانه سیروان را رضا نامی که شاطر مخصوص نادرشاه بوده ساخته است.^۵

نادر در اولین نبرد خود با عثمانی‌ها از کرمانشاه حرکت کرد و وارد سرپل ذهاب شد و آن‌جا را به باد غارت داد. گویا عثمانی‌ها در آن ناحیه بودند. پس از این نادر ملک مندلی و خانقین را هم غارت می‌کند. نادر پس از این‌که در محاصره بغداد شکست خورد، نیروهایش را در سرپل ذهاب بازسازی کرد و دوباره از آن‌جا به حمله پرداخت. این بار رودخانه سیروان مابین دو سپاه قرار می‌گیرد که در این جنگ نادر به پیروزی می‌رسد. پس از پیروزی نهایی نادر بر عثمانی‌ها که منجر به انعقاد تفاهم‌نامه‌ای بین آن‌ها شد، وی از طرف کرمانشاه وارد خاک ایران شد و سپاهیانش دشت کرمانشاه را با برپا کردن خیمه و خیابان جلوه‌ای ویژه بخشیدند.^۶

۱. محمد مردوخ کردستانی، تاریخ مردوخ (تاریخ کرد و کردستان)، ج ۲ (سندج: غریقی، ۱۳۵۲)، ص ۶۸.

۲. هورامی، ۱۳۸۶، صص ۱۱۹۹-۱۲۰۱.

۳. هند و سند و وطور کرو یختصار/بخیزو نه جاش کول زره‌وار.

۴. نکرو کارش قهرش یو قهار/نخیزو نه جاش گول زریوار. ۵. هورامی، ۱۳۸۶، ص ۴۰۳.

۶. طوق سرطوقان نادر بی ظاهر/ها ژ کرمانشان دیار دا دیار. سپاه دا صفای دشت کرمانشان/خیمه و خیابان سراپرده‌شان.

ایل زنگنه و طایفه کندوله

زنگنه‌ها از شمال به پنجوین سلیمانیه و ایالت اربیل، از جنوب شرقی به بدره، از جنوب غربی به سلمان پاک، از شرق به حلبچه، رود دیاله، خانقین و مندلی، و از غرب به تکریت، سامره، بعقوبه و بغداد محدودند. پس از ظهور شاه اسماعیل صفوی، آن‌ها به کرمانشاه کوچ کردند. منطقه‌ای که اکنون زنگنه‌ها در آن مستقر هستند از شمال به بیلوار، کلیایی و دینور و از جنوب به ده آسیاب و کوه دالاخانی، از مشرق به خدابنده‌لو، صحنه، عامله، نمرک، تلیات، چم کریم، ایتیوند، غرب میدر، مرز لرستان و طرهان و از مغرب به کلهر، گوران و جنوب و مشرق روانسر محدود است. در این محدوده ایلات کوچر، تخته‌قاپوی زنگنه و وند که وابسته و هم‌پیمان یکدیگر هستند، از دوره صفویه و قبل از آن سکونت یافته‌اند.^۱

طایفه کندوله از طوایف معروف در منطقه کرمانشاهان هستند که در منطقه‌ای به همین نام زندگی می‌کنند.^۲ کندوله یکی از دهستان‌های بخش صحنه از توابع کرمانشاهان است که حد وسط بخش دینور و بیلوار می‌باشد و از طرف شمال به روستاهای گرم بست، حسن آباد و منطقه کلیایی و از طرف جنوب به رشته کوه‌های پراو منتهی می‌شود. در شرق کندوله روستاهای قلعه بزرود، کهریز و ... و در غرب آن روستاهای حسن آباد و مله شیخ قرار دارند.^۳

تشکیلات ایلی زنگنه شامل ایلات وند در حال حاضر عبارت‌اند از: طوایف بالاوند، جلال‌وند، عثمان‌وند و ... و همچنین طوایف زنگنه کندوله و پریانی، زنگنه چهری، زنگنه شمشیر چوبی و ... در تمام دوران مأموریت فوج زنگنه در عصر قاجاریه، سیر تاریخی این طایفه به وضوح آشکار است و به سبب ابراز شجاعت و لیاقت در نبردهای آذربایجان، هرات و خراسان افرادی از آن‌ها به منصب خانی طایفه و سلطانی در قشون رسیدند. اولین برگزیده طایفه کندوله میرزا رجب‌خان بود که نزد فرماندهان فوج زنگنه مرتبه خانی یافت و دو فرزندش محمدخان که منصب سلطانی یافت و دیگر تاری مراد که به رتبه نایبی رسید و نوادگانش قاسم‌خان و نایب طاق‌مراد نیز به جای پدران خود مأمور در

۱. مجید یزدان‌پناه، تصحیح رستم و زنون الماس‌خان کندوله‌ای و مقابله آن با شاهنامه کردی (کرمانشاه: چشمه هنر و دانش، ۱۳۸۴)، ص ۱۶.

۲. محمدعلی سلطانی، جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان (تهران: موقف، ۱۳۷۲)، ص ۶۴۲.

۳. امین گجری، شیرین و فرهاد الماس‌خان کندوله‌ای (قم: سینا، ۱۳۷۳)، مقدمه.

فوج بودند. از دیگر نظامیان طایفه کندوله پیر ولی سلطان فرزند میرزا سبزعلی شاعر، از نوادگان دختری الماس خان کندوله‌ای بود^۱ که در واقعه هرات در دوره قاجاریه به همراهی فوج زنگنه تحت فرماندهی محمدرضاخان ظهیرالملک از خود شجاعت‌ها نشان داد و به منصب سلطانی رسید. پیر ولی سلطان از سوی پدر از تیره سیمایله محسوب می‌شد که از مهاجران چرداور به کندوله بودند. پیر ولی سلطان در جوانی در سال ۱۲۹۸ ه.ق در مأموریتی در سرپل ذهاب درگذشت و جنازه او را برای دفن به کندوله انتقال دادند و فرزندش محمدسلطان در فوج به مقام او منصوب گردید.^۲

کندوله دارای خاندان علمای محلی است؛ اهالی این طایفه پیرو مذهب شیعی اثنی‌عشری هستند و کلاً مانند زنگنه‌های عراق به زبان هورامی تکلم می‌کنند. طایفه کندوله به تیره‌های متعدد تقسیم می‌شود و در محل سکناى خود سه محله اصلی - محله بالا، محله وسط و محله پایین - را تشکیل می‌دهند. تیره سیمایله که در محله وسط ساکن بودند منصب کلاتر کندوله را بر عهده داشتند و در نظام دسته فوج دارای سلطان بودند و از تیره شامبیاتی‌ها برگزیده می‌شدند که از اولاد محمدعلی خان کندوله‌ای محسوب می‌شدند. از جمله شاه‌کرم سلطان، کلاتر خداکرم و کلاتر صیدکرم.^۳

سابقه تاریخی تیره سیمایله، چنان‌که از نامش پیداست، منسوب به شخصی اسماعیل نام از اهالی چرداور (از روستاهای اطراف اسدآباد همدان) و به روایتی قریب به یقین چاردولی که به کندوله مهاجرت کرده است هستند. این شخص یگانه دختر الماس خان شاعر^۴ را به زنی می‌گیرد و افراد معتبر طایفه کندوله مانند پیر ولی سلطان کندوله‌ای نتیجه این وصلت بودند.^۵

تیره‌های کندوله با این‌که از یک نسب نیستند و تنها با زندگی مهاجرنشینی توانسته‌اند در کنار یکدیگر زندگی کنند، اما در سراسر دوران همنشینی اتفاق و یکپارچگی خود را حفظ کرده‌اند. چنان‌که در جریان مرگ کیخسروبیگ فرزند فرهادبیگ، مباشر الماس خان، به دست سواران احمدوند، پیر ولی سلطان با وجود کمی سوار و قدرتش در برابر ایل

۱. کلیایی، یکی از شاعران هورامی‌زبان دوره نادر، پس از مرگ الماس خان مرثیه‌ای در غم از دست دادن وی سروده و در آن به‌وضوح اشاره کرده که الماس خان بدون داشتن فرزندی از دنیا رفته است. با وجود این، برخی معتقدند که وی سه دختر داشته و بلاعقب خواندن وی به دلیل نداشتن پسر بوده است.

۲. سلطانی، ۱۳۷۲، ص ۶۴۲؛ یزدان‌پناه، ۱۳۸۴، صص ۶-۷. ۳. یزدان‌پناه، ص ۱۷.

۴. گجری می‌نویسد الماس خان سه دختر داشته، ولی به دلیل این‌که پسری نداشته او را بلاعقب خواندند.

۵. سلطانی، ۱۳۷۲، صص ۶۴۲-۶۴۵.

مزبور، با خون‌بس، کار را به انجام رسانید. این تیره‌ها در وقایع پس از شهریور ۱۳۲۰ ه. ش که منجر به سقوط رضاشاه شد نقش مهمی بازی کردند.^۱

زندگانی سیاسی الماس خان

الماس خان کندوله‌ای شاعر بزرگ هورامی‌زبان است که اهالی کندوله اصل او را از روستای پلنگان (روستایی از شهرستان کامیاران) می‌دانند.^۲ وی در سال ۱۱۱۸ ه. ق در روستای کندوله از توابع کرمانشاه چشم به جهان گشود.^۳ او اهل کندوله بیلوار و از اهالی تیره‌های محله وسط سیمایله بود. الماس خان از شاعران برجسته عصر نادری است که با در هم آمیختن رزم و بزم آثار جاویدانی خلق کرد. وی تمامی آثار خود را به صورت منظوم و به زبان هورامی سروده است.^۴

به استناد نسخه‌ای به نام رستم و اسفندیار از دانشگاه برلین که سال ۱۰۱۲ ه. ق بر آن ثبت است، احتمالاً نام پدر الماس خان رضاخان بوده است.^۵ طبق این نسخه، پدر الماس خان هم شاعر بوده و احتمالاً قبل از الماس، وی شاهنامه‌سرایی به زبان هورامی را شروع کرده و به احتمال فراوان الماس خان راه پدر را ادامه داده است. این موضوع همچنین این نکته را در مورد زندگی الماس رد می‌کند که او پس از خلع شدن از سپاه نادر به شعر و موسیقی روی آورده است، بلکه الماس خان احتمالاً قبل از ورود به سپاه نادر و حتی در زمانی که در سپاه حاضر بوده، شاهنامه‌سرایی می‌کرده و شعر سروده است. به‌ویژه که خود وی با حضور در میدان جنگ با تورانیان،^۶ حس شاهنامه‌سرایی را در خود تقویت کرده و آن را در آثارش به زیبایی ترسیم کرده است.

شرح حال الماس خان در چندین کتاب به صورت بسیار کوتاه آمده است. از آن جمله محمدعلی سلطانی در آثارش با نام‌های حدیقه سلطانی و جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل

۱. یزدان‌پناه، ۱۳۸۴، ص ۱۷. ۲. سلطانی، ۱۳۷۲، ص ۶۴۲.

۳. صدیق پوره‌ک‌ای، میژووی ویژه‌ی کوردی، ج ۲ (بانه: انتشارات ناجی، بی‌تا)، ص ۲۸.

۴. باید توجه داشت که آنچه درباره الماس خان، محل تولد و فرزندان وی گفته می‌شود، بیشتر ناشی از روایات شفاهی و برخی هم ساخته و پرداخته ذهن نویسندگان است، وگرنه در این باره سند و مدرکی تا حال به دست نیامده است.

۵. نسخه رستم و اسفندیار هم‌اکنون در دست محمدرشید امینی، مصحح نسخه‌های هورامی، است.

۶. الماس خان در جنگنامه نادر بارها به جای سپاه عثمانی و سرزمین عثمانی از واژه تورانیان استفاده کرده است.

کرمانشاهان و صدیق بوره که‌ای در کتاب میژووی ویژه‌ی کوردی و مردوخ در کتاب تاریخ مشاهیر کُرد از وی نام برده‌اند. از کودکی الماس خان هیچ سندی در دست نیست؛ اما به احتمال فراوان در حجره‌ها به طلبگی و در مکتب‌خانه‌ها به فراگیری علوم زمان پرداخته است. محققان و پژوهشگران، در آن چند برگی هم که در مورد زندگی و آثار الماس‌خان نوشته‌اند، چندان پیرو خط همدیگر نبوده و مطالب ضد و نقیض زیادی نوشته‌اند که از آن جمله درباره‌ی نام الماس‌خان است که آن هم به دلیل روایات شفاهی درباره‌ی زندگی اوست و در این باره سند مکتوبی وجود ندارد.

وی را با نام الماس‌خان کندوله‌ای، خان الماس، الماس‌خان کردستانی، سرهنگ الماس‌خان، میرزا الماس‌خان، الماس‌خان بن خسروخان کلهر و ... یاد کرده‌اند. از جمله این افراد صدیق بوره که‌ای است که الماس‌خان کردستانی و الماس‌خان کندوله‌ای را دو فرد جداگانه نام می‌برد، اما الماس‌خان کردستانی در دوره‌ی قاجاریه بوده است. همچنین شعری را که الماس‌خان برای میرزا شفیع گلیایی یکی از شاعران همعصر خود سروده است، بوره که‌ای به الماس‌خان کردستانی نسبت می‌دهد، در حالی که محمدعلی سلطانی آن را منسوب به الماس‌خان کندوله‌ای می‌داند؛ اما به اعتقاد محمدرشید امینی که یکی دیگر از مصححان نسخه‌های خطی هورامی است، غیر از خان الماس، مراد از بقیه‌ی افرادی که نام برده می‌شوند همان الماس‌خان کندوله‌ای است. محمدرشید امینی نسخه‌ای از شعری را که برای میرزا شفیع گلیایی نوشته شده در دست دارد و آن را منسوب به الماس‌خان کندوله‌ای می‌داند. دیگر این‌که الماس‌خان با میرزا شفیع حتی فراتر از این روابط گرمی با هم داشته‌اند و همواره برای هم به مناسبت‌های مختلف شعر می‌سرودند و نامه‌نگاری می‌کردند.

محمدعلی سلطانی درباره‌ی الماس‌خان می‌نویسد که میرزا الماس‌خان، سرهنگ الماس‌خان یا الماس‌خان کردستانی، فرماندهی تیپ سنندج (تیپ اردلان) را در سپاه نادرشاه (۱۱۴۸-۱۱۶۰ ه.ق) بر عهده داشت. الماس‌خان در جنگی که در هفتم ماه صفر سال ۱۱۴۶ ه.ق بین سپاه نادر و توپال عثمان پاشا روی داد شرکت داشت. سپاه نادر در این نبرد شکست خورد و ظاهراً عقب‌نشینی بی‌موقع الماس‌خان یکی از علل این شکست بود. یا به قول سرجان ملکم این کار باعث شکست نادر شد یا طبق اظهارات میرزا مهدی‌خان در کتاب جهانگشای نادری از استقرار نظم مجدد عاجز ماندند. به همین علت، نادر او را از سپاهش خلع می‌کند. البته، گویا خلع وی برابر با مجازات شدید و

حتی اخته شدن الماس خان بوده است.^۱ الماس خان پس از بازگشت به کندوله روی به شعر و موسیقی آورد و در نواختن تنبور مهارت بسزایی داشت. وی در طی سال‌های ۱۱۹۰ تا ۱۲۰۰ ه.ق دار فانی را وداع گفت.^۲ این در حالی است که بوره که‌ای سال‌های زندگانی وی را بین ۱۱۱۸ تا ۱۱۹۸ ه.ق می‌داند.

مرگ جهانگشای افشار در روحیه معاصرانش که احساسات رزمی داشتند تأثیر بسزایی داشت که الماس خان هم ولو این‌که اشد مجازات را از وی دیده بود، شیوه فتوتی را که خاص سپاهیگری بود نگذاشت بی‌نصیب بماند. چنان‌که دریای جوشان طبع غرّایش سلک دُر نادرنامه (جنگنامه نادر) را به ساحل وفا و ساحت شعرا هدیه نموده است که امروز شاهد بر طبع بلند و فطرت پاک و توانایی قدرت خلاقه اوست.^۳ پس از وفات الماس خان، او را در دامنه کوه پیرافته که کوهی است روبه‌روی روستای کندوله و مقبره شاهزاده محمدحسین، معروف به پیرافته، بر روی این کوه است دفن کردند، اما امروزه محل دقیق دفنش مشخص نیست.^۴

عمر فاروقی از دیگر محققان کُرد درباره الماس خان می‌نویسد: «مرحوم الماس خان به سال ۱۱۱۸ ه.ق در روستای کندوله متولد و در سال ۱۱۹۱ ه.ق در ۷۳ سالگی درگذشت. الماس خان در ارتش نادرشاه به سرعت ترقی کرد و به درجه سرهنگی نایل گردید. وی در جنگ بین نادرشاه و لشکر عثمانی به فرماندهی توپال عثمان پاشا، در قلعه کرکوک فرماندهی فوج کردستان را به عهده داشت و در واقع، وی با اردوی خود از جانب والی اردلان به یاری ارتش نادری شتافته بود؛ اما از بخت بدش به هنگامی که در نزدیکی نادرشاه می‌جنگید مشاهده کرد که نادرشاه از اسب بر زمین افتاد و با این واقعه گمان کرد که نادر کشته شده است و عجلولانه اقدام به ترک جبهه نمود. هرچند که یاران نادرشاه فوری مرکب یدک آوردند و او دوباره بر اسب سوار شد...».

فاروقی در ادامه می‌نویسد در این نبرد اولیه که با شکست نادر مواجه شد، لشکر ایران عقب‌نشینی کرد و سلطان در صدد مجازات سرداران خاطی برآمد و دستور داد الماس خان را در عنفوان نوجوانی اخته کردند، در حالی که قبلاً دارای عیال و دو اولاد دختر بود. اما این کار موجب نفرت طرفین نشد، زیرا نادر به حال الماس خان رحم کرد و کندوله و پیرامونش را تیول مخارج سرهنگ قرار داد و الماس خان هم در کندوله به تألیف و تحقیق

۱. محمدعلی سلطانی، حدیقه سلطانی، ج ۱ (بی‌جا: کلههر، ۱۳۶۴)، صص ۱۰۰-۱۰۱. ۲. همان، ص ۱۰۱.

۳. همان، ص ۱۰۲. ۴. گجری، ۱۳۷۳، مقدمه.

پرداخته و به قراری که یکی از نوادگان دختری وی گفته است، علاوه بر کتاب نادرنامه بیش از بیست جلد کتاب به زبان‌های فارسی و کردی کلهری از وی باقی مانده است.^۱ بر این گفته‌های فاروقی نقدهایی وارد است که بیان آن‌ها خالی از فایده نیست.

اول: در این نوشته آمده که الماس‌خان را در نوجوانی اخته کردند، در حالی که وی قبل از آن دارای همسر و دو اولاد دختر بود. طبق این گفته باید الماس‌خان قبل از دوره نوجوانی ازدواج کرده و صاحب دو فرزند هم شده باشد! که این گفته غلط است.

دوم: آقای فاروقی مدعی شده که آثار زیادی به زبان فارسی و کردی کلهری از الماس‌خان به جای مانده است، که به یقین می‌توان گفت اثری به فارسی و کردی کلهری از الماس‌خان به جای نمانده است. این گفته‌ها نشان از بیگانگی و آشنا نبودن فاروقی با زبان هورامی دارد. البته این اولین بار نیست که پسوند کلهری را برای الماس‌خان و آثار وی به کار می‌برند. شکر مصطفی هم که جنگنامه نادر را در کردستان عراق با نام نادرنامه چاپ کرده، آن را منتسب به الماس‌خان کلهری می‌داند که کاملاً اشتباه است.

سرانجام این‌که میرزا شفیع، از یاران و شاعران همعصر الماس‌خان، پس از مرگ وی مرثیه‌ای درباره‌ی وی سروده و در آن به انقطاع نسل الماس اشاره کرده است.

میرزام خاموشان میرزام خاموشان	میرزام خاموشان میرزام خاموشان
نوشته بو باده بی‌هوشی هوشان	نوشته بو باده بی‌هوشی هوشان
سرای سنگ و گل ونت با نبو	سرای سنگ و گل ونت با نبو
هانام بو اعجاز دعای خاصان بو	هانام بو اعجاز دعای خاصان بو
نوخته سؤال پرسای خیر و شر	نوخته سؤال پرسای خیر و شر
بینای بی زوال شای پشت پرده	بینای بی زوال شای پشت پرده

اعتقادات الماس‌خان

الماس‌خان پیرو مذهب شیعه دوازده امامی بوده و به خاندان پیامبر (ص) ارادت خاصی داشته است. این اعتقاد آن‌قدر شدید بوده که در بیان آن، شاعر اسطوره را با روایات دینی و مذهبی آمیخته است. در این‌جا نمونه‌هایی از اشعار الماس‌خان در وصف پیامبر (ص) و ائمه اطهار بیان می‌شود:

۱. خبرگزاری کردپرس (www.kurdpress.com). ۲. سلطانی، ۱۳۶۴، ص ۱۰۲.

هرکس صلواتی باورو و دم	شراره دوزخ نوینو و چم ^۱
هرکس صلواتی بدو و حیدر	جامی منوشو و حوض کوثر
امیدواریم که اتنای عشر	شفا خواهان بو و روز محشر
یاران هامدم وعده صلواتن	محمد شفیع روی کائناتن
یاران یاوران واده عرضمن ^۲	صد صلوات و دین امام حسن
یاران به حاجت پیامبران گشت ^۳	ببخشه گنای فقیر زیبا زشت
یارب به حاجات نام محمد	به شرافتی الله الصمد
هرکس باورو صلواتی نکار	نه روز محشر نبو ^۴ شرمسار

همچنین الماس خان، آن چنان که در برخی اشعارش مشاهده می‌گردد، نسبت به امور دنیوی بی تفاوت است و اعلام می‌دارد که این دنیای فانی ارزش آن را ندارد که به آن دل خوش کرد:

آخر ندارو ای دنیای فانی	منزل‌گای آخر سرای جاودانی
اگر گدایی اگر شاهنشاه	مبو هر بوی و خاک سیاه

این جنبه از عقیده و نظر الماس خان را می‌توان در جنگنامه‌اش و حتی در دیگر آثار او به وضوح مشاهده کرد، حتی در داستان گربه و موش هورامی، الماس خان این عقیده را آشکار می‌کند. الماس خان در جنگنامه، آن‌جا که نادرشاه با افغان‌ها روبه‌رو می‌شود، از زبان نادرشاه چنین می‌گوید:

و یمن یاری اهل امامان	شاه شاهان گیر نه سمت دامان
خشت خیبر کن شای دلدل سوار	زور زبردست صاحب ذوالفقار
امیدم ایدن شای مشهد یانه	سرم آوردن من وی آستانه
و داد و امداد هوای هشت چار	و فتح و فرصت شا دلدل سوار
ایل عبدالی جرگه کابلی	افغان داغان کم و یاری علی

یعنی: «به یمن و یاری امامان، ای شاه‌ی که شاهان را می‌گیری، دست به دامن تو شده‌ام. ای نابودکننده خیبر و ای شاه دلدل سوار، ای زورمند و زبردست و ای صاحب شمشیر

۱. نوینو و چم: به چشم خود نمی‌بیند. ۲. واده عرضمن: هنگام سخن گفتن. ۳. گشت: همه. ۴. نبو: نمی‌شود.

ذوالفقار. ای شاه مشهد، امیدم را به خانه تو و سرم را به درگاه تو آورده‌ام. با کمک و مواظبت دوازده امام و فرصت و فتحی که شاه دلدل سوار [به من خواهد داد]، ایل ابدالی و گروه کابلی یعنی افغان‌ها را با یاری امام علی (ع) نابود می‌کنم.»

آثار الماس‌خان

۱. شاهنامه هورامی: این شاهنامه به زبان هورامی است که بیش از یازده نسخه آن در قالب کتابی جداگانه چاپ شده است.^۱ هرچند نسبت دادن همه نسخه‌های شاهنامه به الماس‌خان و حتی دیگران بدون داشتن سند و مدرکی متقن اشتباه است، آنچه در این بین ارزش و اهمیت دارد این است که الماس‌خان و پدرش رضاخان از اولین شاهنامه‌سرایان هورامی بوده‌اند که در سده‌های بعدی از آثار آن‌ها برای سرودن شاهنامه‌های دیگر استفاده شده است. شاهنامه مذکور داستان‌های رستم و کوی کهزاد، هفت‌خان رستم، سیاوش، برزو فولاوند، بیژن و منیژه، جنگ هفت لشکر، رستم و زرده‌نگ، رستم و اسفندیار، رستم و شغاد و همچنین بهمن، فرامرز و آذربرزین را دربر می‌گیرد. در مورد نسخه‌های مختلف شاهنامه و نویسنده آن‌ها تا امروز کتاب‌ها و مقاله‌های زیادی نوشته شده است. شاهنامه هورامی داستان‌های دیگری چون خسرو و شیرین، شیرین و فرهاد، بهرام گل‌اندام، جهانگیر و رستم، رستم و ببر بیان، هفت رزم، نه رزم، یازده رزم، کنیزک و یازده رزم، و ... را که نسخه‌های آن به طور جداگانه به دست آمده و اکثر آن‌ها با تصحیح افراد مختلف و حتی با مقایسه با داستان‌های شاهنامه فردوسی چاپ شده‌اند به افراد زیادی نسبت داده‌اند. از آن جمله الماس‌خان کندوله‌ای، خان الماس، الماس‌خان کردستانی، سرهنگ الماس‌خان، میرزا الماس‌خان، الماس‌خان بن خسروخان کلهر و دیگران. به اعتقاد محمدرشید امینی، شاهنامه هورامی نوشته الماس‌خان کندوله‌ای است و غیر از خان الماس که فردی جدای از الماس‌خان کندوله‌ای بوده است، مراد از تمامی افراد دیگر همان الماس‌خان کندوله‌ای است. آن دسته از افرادی که بین این افراد تفاوت قائل شده‌اند، تا امروز از ارائه هرگونه مدرک در این مورد عاجز بوده‌اند. یزدان‌پناه در مقدمه رستم و زنون می‌نویسد: «از کندوله شاعران برجسته کردی سُرَا و فارسی‌گوی برخاسته‌اند از آن جمله الماس‌خان کندوله‌ای شاعر بزرگ گُرد که با

۱. محمدرشید امینی، شاهنامه کردی هورامی، سلیمانی: مهلبه‌نه روشنبیری هورامان سلیمانی، ۲۰۱۰ میلادی.

هم آمیختن رزم و بزم اثر جاویدان نادر و توپال را به رشته نظم کشیده است.» برخی از مصححان و محققان در نوشته‌های خود، باز بدون هیچ دلیل و مدرکی، منکر وجود الماس‌خان کندوله‌ای شده‌اند. به نظر می‌رسد این محققان با این گفته‌ها فقط آثار پرحجم خود را زیر سؤال برده‌اند. ایرج بهرامی در مقدمه شاهنامه کردی درباره سراینده شاهنامه‌هایی که به زبان هورامی سروده شده‌اند می‌نویسد: «یکی از شعرای صاحب‌نام کُرد به نام الماس‌خان کلهر ظرف مدت ده سال با کوشش خستگی‌ناپذیر شاهنامه فردوسی را به طور کامل به گویش کُردی هورامی (زبان هورامی) برگردانده که از این سروده دو نسخه یکی در قریه گهواره گوران و یکی هم در روستای خوش‌مقام گروس موجود می‌باشد که این نسخه اخیر را نگارنده (ایرج بهرامی) خود به چشم دیده و جای بسی افسوس می‌باشد که این سروده گرانبها که تمامی کُردان به آن وابستگی دارند تاکنون به چاپ نرسیده است.»^۱

بهرامی همچنین می‌گوید جزواتی از این نسخه‌ها امروزه به صورت دست‌نویس در بین کُردان یافت می‌شود که همه را سروده الماس‌خان کندوله‌ای می‌دانند. اما وی سپس می‌افزاید: «واقعیت این است نگارنده هم قبل از این که به نسخه خطی مثنوی کردی جواهرپوش دست یابد به همین باور بوده، اما با توجه به این که سراینده این شاهنامه کُردی در چندین جا در سروده خود، نامش را ذکر نموده و او شخصی به غیر از الماس‌خان کندوله‌ای می‌باشد، دیگر در این باره باوری همچون باور قبلی ندارد و به همین دلیل احتمال می‌دهد که اکثر شاهنامه‌های کردی از سروده‌های الماس‌خان کندوله‌ای نیستند.»^۲ در این جا باید گفت که دلایل بهرامی برای نسبت دادن شاهنامه‌ها به الماس‌خان یا افراد دیگر به هیچ وجه دلایل متقن و موثقی نیستند. این که وی قبلاً بر این باور بوده که اکثر شاهنامه‌ها از الماس‌خان بوده و سپس با دیدن شاهنامه‌ای که از وی نبوده، به این نتیجه رسیده که اکثر شاهنامه‌ها از الماس‌خان نیستند، نمی‌تواند دلیلی روشن و موثق برای پیدا کردن سراینده یا سرایندگان نسخه‌های مختلف شاهنامه باشد.

هرچند بهرامی به تفصیل درباره الماس‌خان و آثار وی سخن نگفته است، اما بر نوشته‌های وی نقدهای دیگری هم وارد است. اول این که بهرامی و مصححان دیگری که گاه چندین الماس‌خان را ذکر می‌کنند و آن‌ها را افراد متفاوتی می‌دانند که به سرودن شاهنامه پرداخته‌اند، همان‌طور که در بالا گفته شد، حتی این احتمال را ذکر نکرده‌اند که

۱. ایرج بهرامی، شاهنامه کردی (سروده مصطفی بن محمود گورانی و ...)، ج ۱ (تهران: آنا، ۱۳۸۹)، ص ۳۱.

۲. همان، ص ۳۶.